نگاهی به سبک زندگی دهه هشتادی‌ها

سرمان گرم است!

■ محسن شهمیرزادی ■

«حریم سلطان» یکی از شاهدان مثال است که مخاطبان منفعل چطور از اینگونه برنامه‌ها تاثیر پذیرفته و بحران‌های اجتماعی زیادی را به صورت ناخودآگاه رقم زده‌اند.

شیوه‌های زندگی همواره از طریق الگوهایی به انسان‌های عامه منتقل می‌شود، در واقع سبک زندگی آموختنی است. در گذشته و دوران موسوم به «سنت» افراد سبک زندگی و الگوهای رفتاری خود را از گروه مرجع «خانواده» و اطرافیان می‌آموختند و این سنت بود که روش زندگی انسان‌ها را مشخص می‌کرد اما در عصر جدید گروه‌های مرجع تفاوت یافته‌اند؛ با پدید آمدن رسانه‌ها دیگر انسان محدود به محیط زندگی فیزیکی خود نیست و به همین جهت نقش خانواده در مرجعیت الگوهای ذهنی و رفتاری بسیار کمرنگ شده است. اکنون رسانه الگوهای ذهنی و معرفت انسان را شکل می‌دهد و مردم سراسر جهان با توجه به درک خود آن را به کنش و رفتار عینی خود تبدیل می‌کنند. در این میان نقش برنامه‌های سرگرمی به جهت انفعال مخاطب در نشان دادن سبک زندگی خاص و تغییر الگوهای ذهنی و ارزش‌ها و هنجارها نقش اساسی داشته‌اند.

رسانه تصویری در دهه ۳۰ به ایران پا می‌گذارد و تاثیر آن بر محیط غیرخانوادگی کاملا مشهود است (مدل موی جوانان، شیوه پوشش و...) که همه از مجلات و بازیگران سینما الگو گرفته می‌شد اما در این دهه‌ها خانواده مستحکم‌ترین نهاد در ایران محسوب شده و هنوز به رسانه با دید «شر» نگریسته می‌شود و مقاومت برابر پیام‌های رسانه‌ای بسیار قوی است، این سیر تا دهه ۶۰ ادامه دارد، از یکسو حاکمیت از یک ظالم بی‌اعتماد تبدیل به نظام مردمی جمهوری اسلامی شده است و این حاکمیت خانواده‌دوست، اعتماد عامه مردم را برانگیخته و مردم نیز به رسانه‌های آن (صداوسیما) اعتماد دارند، به این جهت است که مقاومت رسانه‌ای مخاطبان فرومی‌پاشد. دهه شصتی‌ها، فرزندان اعتماد به رسانه هستند اما هنوز رنگ سنت در زندگی آنها برجسته بوده و همچنان والدین مرجعیت رسانه را به رسمیت نپذیرفته‌اند و این دهه هفتادی‌ها هستند که مرجعیت رسانه در آنها بیش از مرجعیت خانواده برجسته می‌شود اما زمانی که دهه شصتی‌ها و قشری از دهه‌های پیشین، خود به «والدین» تبدیل شدند، فرزندان دیگر با خانواده‌ای مواجه هستند که گروه مرجعش رسانه بوده و در واقع دهه هشتادی‌ها خط پایان مرجعیت خانواده و سنت در سبک زندگی و اولین فرزندان حاکمیت رسانه‌ای بر کشور هستند.

اگرچه که انقلاب اسلامی بویژه شهدای این انقلاب به بازتولید مفهوم انقلابی‌گری همت گماشته‌اند و کم‌کاری یا بهتر است بگوییم بی‌کاری اهالی فرهنگ و رسانه را تا حدی جبران کرده‌اند و از سویی رسانه‌های مخصوص به انقلاب اسلامی (هیات، نماز جمعه، مسجد و..) مشغول به فعالیتند اما آنچه که ذهنیت افراد را شکل می‌دهد رسانه‌هایی است که در زندگی روزمره انسان‌ها بدیهی انگاشته شده و لزوم حضورشان برای مردم به منزله هوایی است که با آن تنفس می‌کنند؛ تلویزیون از زمان‌های پیشین در سنتی‌ترین و مستحکم‌ترین نهاد اجتماعی یعنی خانواده جاگیر شده، به گونه‌ای که در آداب و رسوم ازدواج تکلیف خرید تلویزیون مانند سایر اقلام ضروری(فرش، یخچال، منزل و...) مشخص شده و این ناشی از تاثیر عجیب این تکنولوژی در نهاد خانواده است، اگرچه که ممکن بود تلویزیون به اصلاح سبک زندگی انسان‌ها و تعالی‌شان کمک کنند اما اقتضای آن تامین سرگرمی و گذر زمان است که موجب شده به مثابه موریانه خانواده را از دورن متزلزل کند و ساعت‌هایی که امکان داشت به تعامل درون خانواده بگذرد، تبدیل به مشاهده سریال‌هایی شد که روز به روز ساختار منسجم خانواده را از هم می‌پاشند.

در صورت تداوم این سیر و ناکارآمدی رسانه‌های داخلی بالاخص صداوسیما معرفت انسان ایرانی که در آن مفهوم ظلم‌ستیزی، شهادت، رسیدگی به امور یکدیگر، میهمان نوازی، خونگرمی، عاطفه، دردمندی و... برجسته است، به مفاهیم معرفت‌شناسانه غربی تبدیل خواهد شد؛ مفاهیمی که در آن اصالت سود، مادی‌گرایی و انکار حیات دینی، فردگرایی و تنزل روابط انسان‌ها به روابط جنسی و از همه ویرانگرانه‌تر، اصالت سرگرمی و بی‌توجهی به محیط اطراف و زندگی غیرجدی برجسته است که به مثابه مشروبات الکلی دوران «آندلس» ما را از حضور دشمن و بلایایی که تهدیدمان می‌کند جدا کرده و نسبت به وقایع پیرامون بی‌اهمیت می‌کند، و این سیر بلندمدت برای آینده انقلاب اسلامی و همه ظلم‌ستیزان جهان خطرناک است، البته عمده هدف ایجاد و گسترش تلویزیون و صنعت سرگرمی همان اغوای عامه و سرگرم شدن آنها به امور غیرجدی است تا دولت‌ها بتوانند به راحتی و بدون مزاحمت مردم به امور و کارهای خود ادامه دهند، مردمی که دغدغه‌شان پوشش لباس آن سلبریتی روی فرش قرمز جشنواره فلان است و ساعت‌ها درباره علت طلاق آن ستاره مشهور فرصت می‌گذارند دیگر زمانی برای تفکر پیرامون مسائل جدی و «واقعی» ندارند.

در این شرایط به نظر می‌رسد چند راهکار مهم جهت بهبود این وضعیت وجود دارد، اگرچه که این وضعیت صرفا به کشور ما مختوم نخواهد شد و وظیفه رسانه‌های انقلاب اسلامی نه فقط ایران که مرجعی است برای تمام انسان‌های جهان بویژه علاقه‌مندان این مسیر که در حال هضم شدن در زندگی روزمره خود هستند.

نخست آنکه وقتی سبک زندگی مبتنی بر مصرف است، زمانی که به مردم گوشزد می‌کنیم مصرف کالاهای فرهنگی غربی (کالای رسانه‌ای-نمادین-یاکالاهای‌فیزیکی‌وغیرنمادین) معرفت غربی را نیز در ذهن شما جاگیر می‌کند و در واقع از آنها می‌خواهیم از مصرف اینگونه کالاها خودداری کنند، ملزم به ایجاد کالاهای فرهنگی متناسب هستیم و همانطور که گفته شد، سبک زندگی با مصرف پیش می‌رود و حتی اگر مردم به ماهیت پلید این کالاها معتقد باشند ولی جایگزینی برای آن نیابند(مانند اکثر مردم ایران) مجبور به ادامه مصرف همان کالاها هستند که در نهایت این مصرف ذهنیت آنها را تغییر خواهد داد.

دوم آنکه حوزه‌های علمیه وارد فقه مضاف شده و به‌نظر می‌رسد وظیفه اثبات خدا صرفا از وظایف اولیه این نهاد مهم است، تبیین ابعاد متناسب با دین در زندگی روزمره باید توسط حوزه‌های علمیه جدی گرفته شده و مباحثات پیرامون اوقات فراغت «سفلی» پنداشته نشود.

سوم آنکه سطح سواد رسانه‌ای مردم ایران و جهان شدیدا در مراحل پایینی قرار دارد، اگرچه که دانمارک و فرانسه از پیشتازان سواد رسانه‌ای برای حفظ هویت فرهنگی خود هستند و در کشور ما نیز اقدامات خوبی رقم خورده است اما هنوز تنبه سراسری در کشور ما مبنی بر نبود چنین سوادی ایجاد نشده است.

و در آخر آنکه سیاست‌گذاران پراشتباه اجتماعی ما با اصلاح ساختارهای دانشگاهی، سیستم بانکی و... امر ازدواج را آسان کرده و سرمایه‌های کشور را به سوی مستحکم کردن این نهاد سوق دهند که اکثر بحران‌های اجتماعی ناشی از ضعیف شدن نهاد خانواده در جامعه کنونی ما است.

علاقه‌مندی‌های ما در بسیاری از اوقات با انسان‌هایی که هیچ شباهت ایدئولوژیکی با آنها نداریم مشترک است، این قابلیت تنها از عهده صنعت سرگرمی برمی‌آید که انسان‌هایی با عقاید متفاوت را پای حرف خود نشانده و آنها و دغدغه‌های‌شان را در بسیاری از موارد شبیه خود می‌سازد، چه‌بسا یک مسلمان ضدسکولاریسم به همان فیلم، سریال یا بازی‌ای علاقه داشته باشد که یک لائیک یا حتی ضددین و ضداسلام علاقه‌مند است.

سیب‌زمینی مبلی «Couch Potato» به انسان‌هایی اطلاق می‌شود که بعد از فشار کار روزانه خود، بقیه زمان را مقابل تلویزیون صرف می‌کنند، سیب‌زمینی هم اشاره به سیب‌زمینی‌های سرخ کرده که تغذیه مورد علاقه آمریکایی‌هاست دارد، هم به مخاطبی گفته می‌شود که در مواجهه با تلویزیون و برنامه‌های سرگرمی مانند سیب‌زمینی بدون واکنش است. مخاطب در هنگام برخورد با برنامه‌های به ظاهر سرگرمی حداکثر انعطاف را داشته و کمترین مقاومت را برابر این برنامه‌ها از خود نشان می‌دهد، این بدین جهت است که برنامه‌های با ظاهر سرگرمی را جدی نمی‌انگارد و طبیعتا برخورد با آن نیز جدی نیست، از سویی خستگی ذهنی و فکری کار روزانه انسان را از تفکر جدی در ساعت‌های غیرکاری بازمی‌دارد و در حقیقت انسان زمانی که نمی‌خواهد فکر کند به سرگرمی پناه می‌آورد.

به همین جهت است که همواره برنامه‌های سرگرمی از مخاطبان بیشتری برخوردارند، چون استفاده از تلویزیون مختص اوقات فراغت است و مردم عمدتا اوقات فراغت را با سرگرمی می‌گذرانند، در کشور ما نیز پربیننده‌ترین برنامه‌ها همواره سریال‌های طنز بوده است، هم‌اکنون نیز مخاطبان برنامه «خندوانه» و «دورهمی» به نسبت بسیار بالایی از سایر برنامه‌ها پرتعدادترند. در شبکه‌های ماهواره‌ای ضد ایرانی فارسی‌زبان نیز بیش از یک الی ۲ شبکه خبری پرقدرت مثل «بی‌بی‌سی» وجود ندارند اما در مقابل آن نزدیک به ۱۰ شبکه سرگرمی و سریال (من‌وتو، مجموعه شبکه‌های جم، فارسی‌وان و...) هستند که توجه به آنها چندین برابر شبکه‌های خبری و «جدی» است.

از این‌رو می‌توان بیشترین تاثیر ناخودآگاه را از طریق برنامه‌های سرگرمی جست‌وجو کرد. زمانی که مخاطب هیچ دفاعی مقابل پیام نداشته و سطح سواد رسانه‌ای عموم جامعه نیز از حد مطلوب بسیار پایین‌تر باشد، موجب می‌شود عامه مردم تاثیر بسیار زیادی از محتوای ناپیدای این برنامه‌ها دریافت کنند. یکی از مهم‌ترین ابعادی که برنامه‌های سرگرمی به صورت برنامه‌ریزی شده برای مخاطبان ایرانی در نظر گرفته‌اند، موضوع خانواده و سبک زندگی است، در واقع این برنامه‌ها با بازنمایی سبک زندگی مطلوب صاحبان سرمایه در سریال باعث عادی نشان دادن این شیوه از زندگی می‌شوند و از سویی با طراحی خاص شخصیت قهرمان و ستاره‌های سریال، مخاطب آرزوی شبیه‌شدن به قهرمان خود و همزادپنداری در سریال را دارد. سریال‌های ترکیه‌ای با برند

■ ■ ■

چگونه درشکه‌چی سفارت انگلیس، سیاستمدار شد؟

نام خانواده «رشیدیان» در ۳ مقطع تاریخ معاصر ایران برجسته است؛ آخرین سال‌های پرآشوب سلطنت احمدشاه قاجار که با کودتای ۱۲۹۹ شمسی به صعود رضاخان به قدرت و سرانجام تاسیس سلطنت پهلوی انجامید، سال‌های پس از شهریور ۱۳۲۰ که «اینتلیجنس سرویس» به تجدید سازمان شبکه جاسوسی و تبلیغی و توطئه‌گر خود در ایران دست زد و بالاخره دوران ۲۵ ساله پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲.

مهم‌ترین یا تنها عاملی که ایران را در سال‌های متمادی، مدنظر قدرت‌های بیگانه قرار داد، استعداد اقتصادی کشور بود، چرا که ایران کشوری بود که ارزشمندترین ذخایر زیرزمینی و روزمینی را در اختیار داشت. یکی از اصلی‌ترین اهداف حضور استعمارگران در ایران بهره‌وری اقتصادی بود. در همین راستاست که در صد سال اخیر، بخش اعظمی از منابع زیرزمینی و ثروت‌های ملی ایران، به چپاول و یغمای قدرت‌های استعماری و استکباری رفته و به موازات این چپاولگری، مجوز بهره‌برداری بی‌حساب و کتاب از این خوان نعمت را به عوامل مزدور خود نیز عطا کردند.

همانگونه که در کتب تاریخی کمابیش به شرح آن پرداخته شده است، از روزی که پای استعمارگران به ایران باز شد، خاندان‌های متعددی به خدمت آنان درآمدند و طوق بندگی آنان را به گردن آویختند. از آن جمله است: خاندان فروغی، زاهدی و ... . یکی از خانواده‌هایی که در راه خدمت به استعمار پیر انگلستان از هیچ خدمتی فروگذار نمی‌کرد، خاندان رشیدیان بود. پدر این خاندان حبیب‌الله رشیدیان از مأموران سفارت انگلیس بود و هر سه پسر خود (سیف‌الله در ۱۲۹۴، قدرت‌الله در ۱۲۹۵ و اسدالله در ۱۲۹۶) را نیز مأمور انگلیسی‌ها کرد.

او در سال‌های پیش از کودتای اسفند ۱۲۹۹ مستخدم سفارت انگلیس و به روایتی درشکه‌چی این سفارت بود که این شغل در شرایط آن روزگار، موقعیت شامخی محسوب می‌شد.

«ویلیام راجر لویس» محقق آمریکایی، سفارت انگلستان را در دهه ۱۳۲۰ چنین توصیف می‌کند: «سفارت منطقه‌ای به مساحت ۶ هکتار را در قلب شهر اشغال می‌کرد. کارمندان آن شامل اعضای سیاسی و رایزنان شرقی، کنسول‌ها و مأموران اقتصادی و کنسولی و اداری، کارمندان اداره اطلاعات و وابستگان نظامی و افسران امنیتی و مأموران رمز و تندنویس‌ها و ماشین‌نویس‌ها بودند. محیط سفارت برای خودش دنیایی بود و دولتی در درون دولت به شمار می‌رفت و مینیاتور «شرکت نفت انگلیس و ایران» در دل ایران بود. این منطقه مستقل دیپلماتیک، مظهر سلطه خارجی بود. اعضای آن در ۱۹۵۲ هنوز می‌توانستند این شوخی را تکرار کنند که ایرانیان بر این باورند که آب قنات سفارت دارای خواصی مقوی و معجزه‌آساست».

این موقعیت شامخ بود که باعث شد «سیدضیاءالدین طباطبایی» این چهره جوان مطبوعاتی جاه‌طلب و سوداگر، توسط «حبیب‌الله رشیدیان» به «نُرمن» وزیرمختار بریتانیا در ایران معرفی شود.

انگلیسی‌ها پس از به قدرت رساندن رضاخان، سیدضیاء را به مأموریتی تبعیدگونه به سرزمین فلسطین اعزام کردند و سهم حبیب‌الله رشیدیان نیز در دوران کهولت، سلول انفرادی در زندان جدیدالتأسیس قصر شد. علت واقعی دستگیری حبیب‌الله رشیدیان و زندانی شدن او، چندان روشن و مشخص نیست. بعضی از محققان، دلیل دستگیری او را در سینه داشتن اسرار زیاد از چگونگی سقوط سلطنت قاجار و تأسیس سلسله پهلوی دانسته‌اند. یکی از زندانیان سیاسی دوران رضاخان که در بند ۲ زندان قصر در سلول مجاور حبیب‌الله رشیدیان بود، در خاطرات خود، موقعیت او را در زندان چنین توصیف می‌کند:

«عجیب‌ترین چهره‌ای که در این بند وجود داشت، پیرمردی بود به نام حبیب‌الله رشیدیان. وی در آخرین اتاق سمت چپ زندانی بود و روبه‌روی او اتاق انفرادی در اختیار داشتند. در سایر اتاق‌ها معمولاً ۳ نفر و گاهی ۲ یا ۴ نفر زندانی بودند. این دو نفر هر کدام به نحوی در روی کار آمدن رضاشاه نقش داشتند. رشیدیان هیچ وقت از اتاق خود بیرون نمی‌آمد. حتی نظافتچی را به اتاق خود راه نمی‌داد و خود اتاق خود را تمیز می‌کرد. بلندقامت بود، عبایی بر دوش و کلاهی پوستی- از نوعی که سیدضیاء بعدها مرسوم کرد- بر سر داشت. اتاق من دیوار به دیوار اتاق او بود. با وجود این در مدت ۳ سال که ما مجاور هم می‌زیستیم، حتی یک بار هم میان ما سلام ردوبدل نشد. برای اینکه کسی نتواند از حیاط به داخل اتاق او نگاه کند، پنجره خود را از داخل و خارج با پارچه پوشانده بود. چند سال رشیدیان بدین‌سان در این محبس مجرد نیمه‌تاریک اختیاری زندگی کرده بود؟ هیچ کس نمی‌دانست. چون می‌گفتند از آغاز سلطنت رضاشاه زندانی بوده است. پلیس به او خیلی احترام می‌گذاشت. هفته‌ای یک بار مدیر داخلی زندان یا یکی از افسران آن، به اتاق او می‌آمدند و مدتی می‌نشستند و گفت‌وگو می‌کردند. هر هفته پسرهایش اسدالله، سیف‌الله و قدرت‌الله و دختر و داماد و کس و کارش به ملاقات او می‌آمدند. پس از شهریور ۱۳۲۰ و سقوط رضاشاه او را با احترام از زندان آزاد کردند و هنگامی که سیدضیاءالدین با برنامه‌ای خاص به ایران بازگشت و حزب اراده ملی را تشکیل داد، حبیب‌الله رشیدیان مشاور مخصوص او شد و پسرانش از قِبَلِ سیدضیاء ثروت‌های کلان اندوختند و به مهره‌های مهم اقتصادی و سیاسی کشور مبدل گردیدند».

شبکه رشیدیان‌ها که از اوایل جنگ دوم جهانی از مهم‌ترین عوامل بومی بریتانیا در ایران محسوب می‌شدند، در جریان کودتای انگلیسی- آمریکایی ۲۸ مرداد ۳۲ نقشی اساسی داشتند.

ارتشبد «حسین فردوست» در نقل خاطرات خود، در این باره می‌گوید: «در دوران مصدق، اشرف ۳ بار به تهران آمد. مرتبه دوم و سوم برایم تعریف کرد که در تهران تشکیلاتی را سازمان داده تا در روز مبادا به نفع شاه فعالیت کنند و نام اسدالله رشیدیان را برد. طبق اطلاعی که داشتم، می‌دانستم که خانواده رشیدیان، مأموران سفارت انگلیس بوده و هستند».

وی در جای دیگری ضمن اشاره به نقش مهم برادران رشیدیان در کودتای ۲۸ مرداد می‌گوید: «آنان ثروت زیادی داشتند و در تهران صاحب خانه‌های متعددی بودند. این سه برادر به وضوح برای انگلیسی‌ها کار می‌کردند ولی از میان آنها کوچک‌ترین برادر یعنی اسدالله، بیشتر به کاخ می‌رفت و با اشرف معاشرت داشت. اصناف تهران در اختیار اسدالله بود. او بعدها بانکی تأسیس کرد».

«ریچارد کاتم» که در جریان کودتا برای CIA کار می‌کرد، درباره نقش برادران رشیدیان در کودتا چنین می‌گوید: «برادران رشیدیان، فرصت‌ها را غنیمت جستند و مردمی را که در اختیار ما (آمریکایی‌ها) بودند به خیابان‌ها فرستادند تا چنان عمل کنند که گویی توده‌ای هستند. آنها نقشی بیش از تحریک و فتنه‌انگیزی داشتند. آنها نیروی ضربتی بودند و چنان عمل می‌کردند که گویی توده‌ای‌هایی هستند که پیکره‌ها و مساجد را سنگباران‌می‌کنند».

فعالیت علنی به نفع انگلستان و شهره بودن برادران رشیدیان در خدمت به انگلیس، با مطالعه اسناد زیر روشن‌تر می‌شود:

سند اول

موضوع: فعالیت برادران رشیدیان

برادران رشیدیان که از ۲ سال قبل با تشکیل شرکت‌های تعاونی توزیع، اختیار قسمت عمده‌ای از نان و گوشت و ارزاق عمومی را در تهران به دست گرفته‌اند برای پیشرفت کار خود مقالات مفصلی در مدح کارهای انجام‌شده خود تهیه می‌کنند. سپس با پرداخت مبالغ گزافی به نام حق‌الدرج، در مجله «کونومیست» لندن چاپ کرده، عیناً آن را به نام ترجمه از روزنامه خارجی با پرداخت حق‌الدرج در روزنامه‌های تهران منعکس نموده‌اند. چون برادران رشیدیان خود را وابسته به سیاست انگلستان معرفی می‌کنند و از تظاهر به این موضوع هم ابایی ندارند، در محافل اقتصادی از سپردن کلیه امور مربوط به ارزاق عمومی مملکت به دست این افراد اظهار نگرانی می‌شود. در بین مردم گفته شده تا چند سال قبل امور اقتصادی مملکت ما دربست در اختیار آمریکایی‌ها و عمال سیاسی آنها در ایران بود و اکنون به نام پیروی از یک سیاست مستقل ملی می‌خواهند آن را از دست آمریکایی‌ها خارج کرده، در اختیار عمال انگلیسی‌ها قرار دهند و برای جلب رضایت طرفداران شوروی گروهی از کمونیست‌های مشهور مانند «رحمت‌الله جزنی» و یاران او را در سازمان برنامه صاحب اختیار و صاحب قدرت نموده‌اند تا از طریق همکاری با مقاطعه‌کاران قسمت عمده‌ای از اعتبارات سازمان برنامه به صورت‌های مختلف در اختیار این گروه قرار گیرد.

مردم از طبقات مختلف هنگام بحث و گفت‌وگو پیرامون وضع سیاسی و اقتصادی مملکت می‌گویند ما با بازی‌های دستگاه حاکمه که برای تثبیت موقعیت خود و حفظ استقلال مملکت هر روز روش مخصوصی در سیاست خارجی اتخاذ می‌کند کاری نداریم ولی در اجرای این نقشه‌ها فقط جلب رضایت و تأمین منافع یک عده معدود طرفداران سیاست خارجی به خصوص نباید مورد نظر باشد و دیگر مردم را هم باید به حساب بیاورند؛ برای اینکه اگر روزی خطری برای مملکت و رژیم حکومت در پیش باشد فقط مردم کوچه و خیابان‌ها هستند که می‌توانند از موجودیت مملکت دفاع کنند.

سند دوم

از: ۳۰۰/ الف تاریخ: ۲۴/ ۹/ ۴۵

به: ۳۲۱ شماره: ۹۷۰- ۳۰۰/ الف

موضوع: سیف‌الله رشیدیان (اینترابانک لبنان)

به قرار اظهار چند نفر از نزدیکان و محارم سیف‌الله رشیدیان، علت مسافرت نامبرده به لندن و نیویورک که چندی قبل صورت گرفت، خرید سهام اینترابانک لبنان است که چندی پیش ورشکست شد. در این مسافرت رشیدیان برای شرکت در سرمایه‌گذاری و به کار انداختن مجدد بانک مزبور با مقامات مربوط مذاکراتی انجام خواهد داد. دوستان نزدیک رشیدیان در این مورد اظهار می‌داشتند این کار با اجازه و استحضار اعلیحضرت همایونی انجام شده است.

مآخذ:

۱- خامه‌ای، انور، خاطرات انور خامه‌ای، تهران: هفته، ۱۳۶۲

۲- جیمز آلبن، بیل، مصدق، نفت و ناسیونالیسم ایرانی، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: نشر نو، ۱۳۶۸

۳ - فردوست، حسین، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج۱، تهران: اطلاعات، ۱۳۸۸

۴- سایت جام جم ایام

۵- سایت دانشکده باقرالعلوم

***

منبع: اتفاقات تاریخی به روایت اسناد ساواک، ۱۳۸۶

اشاره

باریک‌تر از مو قوی‌تر از فولاد!

حسن روانشید: اگر به دست‌نوشته‌ها که حاصل رنج درونی نویسنده است به دیده اغماض نظر و غیظ از آن گرفته شود، می‌توان امیدوار بود چراغی مشترک فراراه نویسنده و مخاطب قرار گرفته تا واقعیت‌ها را بهتر بنگرند و مطمئن باشند هیچ‌یک باهم خصومت و پدرکشتگی ندارند، بلکه هر دو درصددند باری را از دوش اجتماع بردارند اما دیدگاه متفاوت دارند. اینجاست که مخاطب باید برای لحظاتی جایش را با نویسنده عوض کند و با وجدان خود کلنجار رود که آیا اگر من هم جای کاتب بودم همین‌گونه اظهارنظر می‌کردم؟ هدف از نگارش نقد، به چالش کشیدن کسی یا ارگانی نیست که اگر بود سونامی به وجود می‌آمد، بلکه نویسنده حقایق را از دید خود مطرح می‌کند و اگر نظری هم داشت- هرچند ناپخته- ابراز می‌دارد؛ شاید در زاویه‌ای از طرح‌های ابداعی مؤثر واقع شود. مدیران کلان باید آگاه باشند هر یک‌ثانیه‌ای که از دستگاه تحت مدیریت خود کم بگذارند، هزاران ساعت از حق یک ایرانی را تلف کرده‌اند! تعجب نکنید! وقت مدیران پروژه‌های کلان متعلق به همه ۸۰ میلیون جمعیت کشور است که هرگونه دست‌اندازی در آن می‌تواند نوعی حق‌الناس باشد! مدیر حتی اگر بداند و آگاه باشد عمر مسؤولیتش یک ۲۴ ساعت است و بعد از آن تعویض می‌شود و بابت آن هیچ‌گونه حقوقی هم دریافت نمی‌کند، چون به اختیار خود این سمت را پذیرفته، متعهد است انجام وظیفه کند؛ همان‌گونه که خود در مقام یک شهروند از مدیران دیگر همین انتظار را دارد. این یک روال ساده و باریک‌تر از مو است اما در دیوان محاسبه الهی، محکم‌تر از فولاد بازخواست می‌شود! حرف‌های یک منتقد ضمن اینکه تلخ است چون حق است می‌تواند از شهد و عسل شیرین‌تر و گواراتر باشد، بنابراین انتخاب با مخاطب است که غیظ کند یا اغماض؟ احداث فرودگاه بین‌المللی امام خمینی(ره) از آرزوهای دیرینه ملت ایران بوده و هست که می‌خواستند از «مینی‌کشور»های حاشیه خلیج‌فارس کمتر نباشند اما انگار قسمت و سرنوشت اینگونه رقم خورده که باید آدم گرسنه را مجبور کنند با چنگال غذا بخورد، حالا اگر این خوراک آش باشد، مجسم کنید این درمانده و وامانده گرسنه برای خوردن چه می‌کشد؟ هرکس پشت میز وزارت راه‌وشهرسازی نشسته نظری پیرامون این فرودگاه ارائه داده است. ۳ سال پیش وقتی وزیر فعلی تصمیم گرفت راجع به این فرودگاه صحبت کند به‌صراحت گفت: از وضعیت هیچ‌یک از فرودگاه‌ها رضایت ندارد و پیرامون فرودگاه امام نیز اظهار شرمندگی می‌کند! نابسامانی‌های این فرودگاه بین‌المللی یکی- دو تا نیست که بشود به دیده اغماض به آن نظر کرد، بلکه عدم مدیریت ثابت و دائم، مشکل اصلی آن است که باعث ایجاد تضادهای سلیقه‌ای شده! درست است که به‌موجب اصل ۴۴ قانون اساسی همه فرودگاه‌های کشور در حال دگردیسی است اما این دلیل نمی‌شود فرودگاه بین‌المللی ایران که چشم‌وچراغ کشور است، به بازار مکاره تبدیل شود! مدیریت‌های چندگانه باعث ایجاد اختلاف سلیقه شده و بیشتر خدمات آن تعطیل شده و آنچه باقی مانده به صورت ملوک‌الطوایفی اداره می‌شود! به‌جای حل ریشه‌ای معضلات و مشکلات دامنگیر این مرکز شبانه‌روزی که حساسیت‌های خاص خود را دارد هر روز یک مدیر تازه برای آن در نظر گرفته می‌شود که در اولین جلسه، فرصت می‌خواهد خود را با محیط آشنا و وضعیت را شناسایی کند! در حال حاضر آنچه تحت عنوان خدمات در این مجموعه حساس و کلان باقی مانده، به‌صورت بازار مکاره اداره می‌شود. برای مثال هزینه حمل‌ونقل آن با قیمت ثابت و استاندارد نیست، بلکه براساس عرضه، تقاضا و پیک و غیرپیک محاسبه می‌شود! مسافران ورودی از سالن‌ها به محوطه، در حال چانه‌زنی با صاحبان اتومبیل‌های آزادبر هستند! شرکت‌های خدماتی در فرودگاه که اجاره، مالیات، بیمه و انواع عوارض را پرداخت می‌کنند ناراضی هستند و مدعی‌اند تعویض‌های پی‌درپی مدیران و سلیقه‌های متفاوت، باعث متضرر شدن آنها در کسب‌وکارشان شده است! این مدیران بخش خصوصی از عقود خود پشیمان و اظهار ناراحتی کرده و نادمند. اما آنچه قابل توجه و تعمق است، خروج این فرودگاه از حیطه مدیریت فرودگاه‌های کشوری است که گویا قرار است به‌صورت منطقه آزاد و با عنوان شهر فرودگاهی اداره شود. نمی‌خواهیم پیرامون این تغییرات اظهارنظر کرده باشیم اما آیا برای حدفاصل این دگردیسی تا تکامل، سازوکاری در نظر گرفته شده است که شالوده یک مرکز بین‌المللی شبانه‌روزی و غیرقابل تعطیل ازهم پاشیده نشود؟!